

یا حضرتِ هادی

یا حضرتِ هادی، یا حضرتِ هادی، یا حضرتِ هادی

(اگر به سامره‌ام افتد گذر سر و جان را
گنم نثار به گنبدنمای حضرتِ هادی
ز دست رفته شکیم، خدا کند که نصیبم
شود زیارتِ صحن و سرای حضرتِ هادی) ۲

(به خاک، عطرِ بهشتی پراکند اگر آید
نسیمی از طرفِ سامرای حضرتِ هادی) ۲

بخوان زیارتِ پُر فیضِ جامعه که بری پی
به ارزشِ سخنِ دلربای حضرتِ هادی

(مَرِ رَضَايَتِ ابْنِ الرِّضَا خَوْشِ اسْتِ كِه دَانِم) ۲

بُودِ رَضَايِ خُدا دَرِ رَضَايِ حُضْرَتِ هَادِي

چو شمع از شرّ زهر، آب گشت وجودش
گرفت شعله ز سر تا به پای حضرتِ هادی

(چگونه اشک نریزند دوستان به عزایش) ۲

که گشته فاطمه صاحب‌عزای حضرتِ هادی

غریب و بی‌گس و تنها، شهید گشت چو جدش

زمینِ سامره شد گربلای حضرتِ هادی

ز دست رفته شکیم، خدا کند که نصیبم

شود زیارتِ صحن و سرای حضرتِ هادی

(یا رَبِّ اَز زَهْرِ جَفَا، سُوخْتِ زِ پا تا به سَرَم) ۲

شُعلِه با ناله برآید، همه دم از جگرم

جز تو ای خالقِ دادار کسی نیست گواه

که چه آورده جفای مُتَوَكِّلِ به سَرَم

می دوانید پیاده به پی خویش مرا

گرد زه ریخت بسی بر رخ همچون قمرم

زهر نوشیدم و راحت شدم از عمر، ولی

ریخته خاکِ یتیمی به عذارِ سَرَم

با که این ظلم بگویم که به زندانِ بلا

قبرِ من کند عدو، پیشِ دو چشمانِ تَرَم

هر زمان هست در این دارِ فنا مظلومی

(حَقِّ گَواهِ اسْتِ كِه مَن اَز هَمِه مَظْلُومِ تَرَم) ۲

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان

فتاد از حرکت، ذوالجناح از جولان

نه سیّد الشُّهَداءِ بِرِ جِدالِ طاقَتِ داشت

نه ذوالجناحِ دِگَرِ تابِ اسْتِقامَتِ داشت

هوا ز بادِ مُخالِفِ، چو قیرگون گردید

عزیزِ فاطمه از آسبِ سَرنگون گردید

بُندِ مَرْتَبِه شاهی ز صدرِ زین افتاد

اگر غلط نگنم، عرش بر زمین افتاد
